

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

این مطالبی که از صفحه‌ی دیروز ۱۸۸ مطالبی که دیروز خواندیم یکی دو تا نکته مانده بود یعنی خواندیم رد شدیم می خواستم یک توضیحی بیشتری راجع به آن بدهم .

یکی اینکه ایشان فرمودند و بیان ذلک ، عین عبارت را می خوانم به خاطر اینکه ؛

عرفوا القضية الشرطية بما حکم فيها بثبوت نسبة علی تقدیر أخرى ، ایشان می گوید جمله‌ی شرطیه را این جور معنا کردند ثبوت نسبت ، در صفحه‌ی بعدی :

كما هو ظاهر تعريف القضية الشرطية : بأنها ما حکم فيها بثبوت نسبة علی تقدیر أخرى ، عنوان نسبة دارد ، آنجا هم نسبت دارد اینجا هم نسبت دارد ؛

و معنی ذلک در آن صفحه‌ی ۱۸۰ ، غرضم آن دومی را می خواستم بخوانم :

لزوم ان يكون راجعا إلى مفاد الجملة والمفهوم التركيبي ، یعنی نسبت را ایشان مفاد جمله گرفتند و مفهوم ترکیبی گرفتند در این صفحه‌ی ۱۸۲ دارند که :

ما عرفت : من كون القضية الشرطية انما هي تعليق جملة بجملة أخرى ، نمی دانم حالا ایشان تسامحات درس بوده یا خود مقرر اینجا دیگر نسبت ندارد جمله دارد جملة بجملة اخرى ؛

وهذا لا يستقيم الا ان يرجع الشرط إلى مفاد الجملة الخبرية ، یعنی نسبة علی نسبة اخرى ، جملة علی جملة الاخری ، مفاد الجملة علی مفاد جملة

یکی از حضار : الان بحث سر این است که الان شرط به مفهوم افرادی بر نمی گردد ؟

آیت الله مددی : می خواهد ایشان بگوید بر نمی گردد این مقدمه اش بود .

یکی از حضار : خوب الان تناقض دارد در کلماتشان ؟

آیت الله مددی: نه یعنی اینکه ایشان دقیقاً یعنی ملتفت نشدند که جمله بجملة اخرى یک معناست، نسبة على نسبة اخرى، مفاد الجملة ایشان دارد؛

وهذا لا يستقيم الا ان يرجع الشرط إلى مفاد الجملة الخبرية، مفاد. آن که در حقیقت بوده تعلیق مفاد جملة بجملة بوده به مفاد جملة تعلیق بود حالا ایشان تقدیر گرفتند حالا خیلی خوب آن دعوای تعلیق و تقدیر می گذاریم کنار.

عرض کنم و مراد از مفاد خوب دقت کنید در جزاء مفادش وجوب است، ان جائك زيد فاکرمه و در شرط مفادش آمدن است، یعنی کلمه‌ی مفاد را چرا به کار بردند روشن شد؟ نگفتند جملة بجملة،

یکی از حضار: ایشان ظاهراً دارد می گویند جمله‌ی شرطیه برمی گردد به جمله‌ی حملیه، جمله‌ی طلبیه منظورشان نیست؟

آیت الله مددی: چرا مفاد، بعدش هم می گوید:

لا يستقيم الا ان يرجع الشرط إلى مفاد الجملة، شرط باید، مفاد این جمله به یک شرط یعنی در حقیقت می شود گفت آنچه که به ذهن می آید در کلمات قدما بود، یعنی متصور در کلمات علمای اصول ابتداءً حالا من یکی یکی بخوایم بخوانم الان در ذهنم نیست لکن ظاهراً مرادشان مفاد جملة بمفاد جملة اخرى بوده تقدیر به نظر ایشان یا به نظر بنده تعلیق و مراد از مفاد این است یعنی وجوب، وجوب را مفاد جمله گرفتند، دقت می کنید؟

چون خود مرحوم نائینی می خواهد بگوید وجوب اکرام نه وجوب آنچه که آقایان گرفتند یعنی مرحوم نائینی باید با دقت بیشتری مطلب را نگاه می کرد، ثبوت نسبة، اشتراط نسبة بنسبة اخرى، تقدیر على نسبة اخرى یا تعلیق جملة على جملة اخرى یا تعلیق مفاد جملة على مفاد جملة این دقت ها نشده است در متن ها هدفم این بود که این دقت های لازم نشده است.

اگر مفاد باشد ظاهراً مراد آقایان یعنی وقتی آدم کلمات اصولیین را نگاه می کند من دیگر نمی خواهم یعنی اولاً وقت نکردم نگاه بکنم تازگی هم نگاه نکردم لکن آن که احساس می کند در مجموعه‌ی کلمات اصولیین مراد از مفاد جملة در جزاء وجوب است در شرط هم آمدن یعنی وجوب را معلق کرده به آمدن وجوب زيد، وجوب اکرام زيد را، وجوب را.

و لذا ایشان گفت که منشأ بتلك النسبة این منشأ یعنی وجوب ، وجوب را راست می گوید ایشان مشهور همین است وجوب اولاً پس یک نکته ای که در باب شرط ثبوت نسبة علی تقدیر اخرى ، ثبوت جملة علی تقدیر جملة اخرى ، ثبوت مفاد جملة علی تقدیر مفاد جملة اخرى دقت کردید ؟

اگر مفاد گفته بشود مراد وجوب است و آمدن اگر نسبت باشد یعنی ظاهراً نسبت را در اینجا به معنای حرفی ظاهراً گرفته چون اینها خیلی روی کلماتشان نسبت واضح نیست و جمله هم ظاهراً مرادشان جمله با نسبت ظاهراً ایشان یکی گرفتند یعنی اصلاً جمله ای جزاء معملق است بر جمله ای شرط این جمله یعنی شما در باب تعلیق در باب شرط دو تا جمله را به هم مقید می کنید دو تا جمله نه دو تا مفرد .

و لذا ایشان شروع کردند بعد از اینکه بیان احتمالات کردند احتمال اول چون می گوید که باید با حکم فیها بثبوت نسبة ومعنی ذلک لزوم ان یکون راجعاً الى مفاد الجملة لذا خودش اینجا دارد می گوید ، می گویم یک جای دیگر هم دارد مفاد ؛

مفاد الجملة والمفهوم التركيبي ، مفاد این مفهوم است ؛

ولا يصح ارجاعه إلى المفهوم الافرادي ، با این تعبیر می خواهند مقاله ای شیخ را رد بکنند ؛

ولا يصح ارجاعه إلى المفهوم الافرادي ، بعد هم تعبیر به لزوم دارند لزوم ان یکون ؛

بل تقييد المفهوم الافرادي انما یکون بنحو التوصيف والإضافة ، لا بأداة الشرط ، فما في التقرير من ارجاع الشرط إلى المادة اشتباه ،

این مطلبی بود که ایشان دیروز خواندیم از ایشان عین عبارت ایشان . ایشان دارد که :

لزوم ان یکون راجعاً إلى مفاد الجملة والمفهوم التركيبي ، ولا يصح ارجاعه إلى المفهوم الافرادي ، ما عرض کردیم اصلاً چون اینها راه ورود در بحث را عوض کردند لزوم و لا يصح و اینها جایی ندارد کلام است در کلام ممکن است که شرط ، شرط باشد برای اکرام مشکلی ندارد که ، اینکه ایشان می گوید باید مفهوم ترکیبی باشد و به نحو توصیف باشد ظاهراً به نظرم این هم ، به نظرم خودم هم عرض می کنم به نظرم روشن نمی آید ایشان باید چیز دیگری می گفتند ، می گفتند آنکه مناسب با تعبیر نه اینکه حالا لزوم ، لزوم ندارد اولاً اینکه ممکن است مفهوم افرادی تقييد بشود خوب بله ممکن است ، بگویند اکرامی که بعد از آمدن زید ، مشکل خاصی ندارد .

این همان نکته ای که من دائماً می گویم که اعتبارات ادبی ، اعتبارات قانونی تابع اعتبار است لکن اعتبار باید با لفظی گفته بشود که

مناسبت دارد لزوم درش معنا ندارد لا يصح معنا ندارد ، يصح امکان دارد لکن این متعارف نیست ، چرا ؟

نه اینکه چون توصیف یا اضافه می خواهد چون اگر بنا باشد اکرام بخواید تقیید پیدا بکند به مفهوم افرادی قاعدتا اینطور است اکرام را در ضمن هیئت نمی آورند ، خوب دقت کردید چه می خواهم بگویم ؟ وقتی که در ضمن یک هیئت آوردند آن هیئت هم ملحوظ می شود . اگر می خواهند اکرام راهش این بود نه این مطلبی که ایشان گفت توصیف .

مثلا اگر اینطور بگویم ان جائك زيدا فحينئذ اکرامه واجب ، اشکال ندارد اکرام ، حينئذ هم مخصوصا آورده است فحينئذ اکرام ، چه مشکلی دارد ؟ اینکه لزوم نه لزومی ندارد تابع اعتبار است ممکن است اعتبار بکند برگردد به افراد به اکرام ، ممکن است اعتبار بکند برگردد به وجوب ممکن است اعتبار بکند يرجع الی وجوب الاکرام همین که ؛ اینکه این ذهنیت معلوم شد ؟ اینها خیال کردند لزوم ، لا یمکن ، لا یصح ، این لا یصح و اینها جایی ندارد ، مهم چیست ؟ مهم نکته این است که آن مقام تعبیر را نگاه بکنیم ، مقام تعبیر باید مناسب باشد ، اینکه ایشان فرمودند به نحو توصیف یا اضافه این هم صحیح به نظر نمی رسد .

نکته شاید مرادش همان بوده که من دارم می گویم ، می گوید باید اکرام را شما در کلام به نحو معنای اسمی ببینید نه مندکا در هیئت اگر شما مندکا در هیئت دیدید دقت کردید ؟ در اینجا نمی توانید نظرتان را روی اکرام ببرید چون هیئت دارد فاکرمه ، شما می خواهید نظرتان را روی اکرام ببرید اکرام را تقیید بنزید درست است امکان که دارد که مشکل ندارد ، روشن شد اشکال من ، من دیروز چون این را خواندم و رد شدم باز امروز که نگاه می کردم گفتم این نکته را توضیح بدهم دیروز البته اشاره ای کردم اما امروز دیگر توضیح بیشتر ، لا یصح درست نیست ، یصح .

لکن تعبیر متناسب با زبان عربی اگر بناست که اکرام مصب کلام ، نکته روی اکرام باشد و تقیید اکرام باشد این باید با معنای اسمی باشد ، اگر در ضمن هیئت آمد معنای هیئت هم لحاظ می شود ، شما می خواهید معنای هیئت را لحاظ ، ایشان لذا می گوید که لا بد ان یکون راجعا مفاد الجملة الی مفهوم ، راست می گوید یعنی ایشان مطلبش معلوم شد ؟

شاید مراد نائینی واضح بوده مقرر درست منتقل نکرده است ، اگر آمد در ضمن هیئت شما نمی شود هیئت را ندیده بگیرید ، شما دیگر نمی شود ندیده بگیرید . نکته ی فنی روشن شد ؟

یکی از حضار : از آن طرف است هیئت مندک در ماده است .

آیت الله مددی : فرق نمی کند بالاخره ماده مندک است الان ، یعنی آن مفادی که دارد آن یک مفادی است وجوبی است که

و لذا خود ایشان هم می گوید وجوب اکرام ، آن مفادی است که مندرک در اکرام است در طرفین است دیگر اکرام و وجوب بلکه در اطراف ثلاثه عرض کردم مرید و مراد و مراد منه یک معنای اندکاکای در بین این سه تاست .

پس بنابراین این مطلبی که ایشان فرمود به نحو ، بلکه یصح نه اینکه لا یصح لکن این تعبیر مناسب نیست ، امکان دارد بگوید آقا مراد من این بود همین که شیخ فرموده مراد من این بود که اکرام مقید است ممکن است لکن می گویند این تعبیر درست در نمی آید ، با این تعبیر نباید بگویید ، یک مشکلی که ما با آقایان داریم در بحث اعتبارات تا حالا روشن شد خیلی مباحث اعتبارات نزد اینها واضح نبوده است . امکان ندارد ، لا یمکن ، لزوم اینها جایش نیست نه .

می شود مفهوم افرادی را هم تقیید زد ، مفهوم ترکیبی را هم تقیید زد هر دو را می شود تقیید زد لکن لفظ باید مناسب باشد ، اگر گفت ان جائک زید فحینئذ اکرامه ، تا گفت اکرامه یعنی کلام را برده روی اکرام مخصوصا با کلمه ی حینئذ ، آن وقت اکرام مقید می شود به آمدن مشکل ندارد ، وجوبش مطلق است لکن اکرام بعد از آمدن هیچ مشکل خاصی ندارد لکن وقتی گفت اکرامه اکرام را در ضمن هیئت آورد باید آن معنای نسبی مراد بشود آن معنای اندکاکای لحاظ بشود و اینکه ایشان می فرمایند به اینکه مفاد جمله مراد از مفاد جمله هم به تعبیر ما این است ، آن معنای اندکاکای چون جمله مثل معانی حرفیه است معنایش اندکاکای است ، آن معنای اندکاکای باید ملاحظه بشود .

پس اینکه ایشان می فرمایند تعلیق جمله بجملة اخرى ، تعلیق نسبة بالنسبة ، نه یک معنایی است که معنای حرفی است معنای اندکاکای است این معنای اندکاکای را تعلیق می کند بر یک معنای اندکاکای دیگر آن هم همینطور ، و لذا عرض کردیم به عنوان اعتبار و به عنوان لحاظ سه چیز را لحاظ کرده است یکی معنای اندکاکای که در جزاء است یکی معنای اندکاکای که در هیئت است شرط است یکی هم در تعلیق ، خود تعلیق و لذا هر سه ی این سه تا معنا هم قابل تقیید هستند و قابل اطلاق هستند ، هر سه ی این نکته هم ممکن است اطلاق پیدا بکند هم ممکن است ، اطلاقش هم از مقوله ی اطلاق لفظی نیست اینها لفظ نیست .

یعنی مرحوم نائینی این نکته ای را که ما می خواهیم عرض بکنیم به آن رسیدند لکن چون به این نتیجه رسیدند که این معنای اندکاکای خیال کردند لفظ نیست و قابل توجه نیست پس آن که می خواهد اطلاق و تقیید پیدا بکند محمول است وجوب اکرام است ، اکرام واجب . آن وقت وجوب اکرام که شد این وجوب اکرام قابل اطلاق و تقیید است دقت کردید مرحوم نائینی ؟

ما آمدم گفتیم نه حتی آن معنای اندکاکای هم قابل تقیید است و عمده این است که ما تقیید را الجائش را فقط به لفظ ندادیم مشکل ما با آقایان این است ، حالا در مطلب بعدی ایشان .

بعد آن حکایت سید کبیر و بعد ؛

وعلى كل حال لا يهمننا تصحيح ما في التقرير بعد وضوح المطلوب ، بعد نوشته :

وان الشرط لا يمكن ان يرجع إلى المفهوم الافرادي ، لا يمكن فرمودند ، امکان دارد حتی متکلم بگوید من گفتم ان جائك زيد فاکرمه اکرام بر ، امکان دارد ، می گوئیم آقا تعبیرت روشن نیست ، تعبیرت ابهام دارد ، اگر می خواستی اینجور بگویی باید اینجور می گفتمی والا امکان دارد چه مشکل خاصی دارد گفت علی المتکلم ان يلحق بكلامه ما شاء ما يفرغ من كلامه بعد توضیح بدهد مرادم اکرام است چه مشکل خاصی ندارد لا يمكن که ایشان فرمودند قابل تصویب نیست ؛

بل الشرط لابد ان يرجع إلى المفهوم التركيبي ، نه حسب اعتباری است که کرده ، لا بدیتی ندارد ، در جمله ی شرطی اینطور است ؛

ومفاد الجملة ، باز در آن مفاد ، عرض کردم ایشان مفاد جمله را خوب فقط فرقی این است کلمات مشهور هم به نظر من مشهور همین است مفاد جمله به مفاد جمله است لکن مرادشان از مفاد جمله وجوب است ، آن مفاد جمله ی شرط هم مرادشان آمدن است ، وجوب را مشروط به آمدن کرد ، روشن شد ؟

اما مرحوم نائینی مفاد جمله ی جزاء را وجوب الاکرام گرفته است ، چون معنای نسبی درش داشته می خواسته آن نسبت را هم حفظ کند لکن نسبت را به طور معنای اسمی لحاظ کرده است ، چرا لحاظ کرده گفته وجوب اکرام تا بتواند اطلاق و تقييد را برایش تصور کند ، ما عرض کردیم احتیاج ندارد می شود شما معنای اندکاکي هم تصور کنید ، اطلاق و تقييد برایش تصور کنید مشکل ما با ایشان این است . پس آنکه فقهای قبلی علما متعارفشان بود مفاد جمله ، معلقا علی مفاد جملة اخرى ، یعنی وجوب معلقا بر آمدن ، ایشان مفاد جمله را وجوب نگرفته است چون درش یک معنای حرفی هست و انتساب هست وجوب اکرام محمول منتسب ، این را گذاشته بنا بر فرض آمدن زید ؛

كما هو ظاهر تعريف القضية الشرطية : ببینید با اینکه گفت مفاد جمله گفت ظاهر تعريف قضیه ی شرطیه این است :

ما حکم فيها بثبوت نسبة علی تقدير أخرى ، خوب ایشان باید توجه می کردند که شاید آن آقایانی که گفتند ، من الان در ذهنم کلمات علمای اصول سنی و شیعه در ذهنم نیست ، آنهایی که گفتند نسبت مرادشان این بوده که معنای جمله ی به حساب جزاء خودش یک معنای نسبی است یک معنای اندکاکي است این معنای اندکاکي متعلق می شود به یک معنای اندکاکي جاء زید به معنی ع زید .

یعنی درست یک اندکاکی را این تقدیر نسبت به علی آخری ، نسبت به این بهتر می خورد ، ایشان نسبت را به معنای تقریباً اسمی منتسب گرفتند ، یعنی وجوبی که به اکرام خورده است نه وجوب مطلق .

وكذلك لا يمكن ارجاع الشرط إلى الهيئة بمعناها الإيقاعية ، إيقاع یعنی انشاء كانما من با این شرط انشاء کردم این اصلاً تصور ندارد لا يمكن اصلاً جای بحث ندارد یعنی این نکته ای نیست که ، مثل اینکه کسی بیاید بگوید لا يمكن الان که در وسط روز هستیم ساعت نصف شب باشد ، خوب وقتی شما گفتید وسط روز هستیم ساعت نصف شب معنا ندارد اصلاً ، اصلاً معنای انشائی چون إيقاع است این اصلاً معنا ندارد که تعلیق پیدا بکند خود إيقاعش ، اکرم زیداً ، آنکه اصلاً معنا ندارد ، بیهوده است این ؛

وكذلك لا يمكن ارجاع الشرط إلى المنشأ بالهيئة ، این یکی دیگر است ، مراد ایشان به منشأً به هیئت خود وجوب است ، ظاهراً مراد آقایان از مفاد جمله هم همین وجوب است این است ، ایشان می گوید لا يمكن الى المنشأ بتلك ؛

لان الاشتراط يتوقف على لحاظ المعنى اسمياً استقلالياً ، چون اشتراط شرطش این است که یک لفظی باشد مثل احل الله البيع آن را به معنای اسمی استقلالاً نگاه بکنیم این مطلبی که ایشان فرمود در اطلاق تصدیقی است درست است این مطلب ایشان لکن عرض کردیم در اصطلاح فقهاء اطلاقات دیگری هم پیدا شده است یکی اطلاق مقامی با اینکه لفظی هم نیست ، نه اسمی است نه حرفی هیچ چیزی نیست ، هیئت هم نیست ، دقت کردید ؟ اصلاً آنجا لفظی نیست .

و لذا عرض کردیم صحیح در مقام این است که اصولاً گاهی اطلاق در مقابل اشتراط است به این معنا حالا مثلاً بخواهیم روشن تر نه به معنای خود لفظ به معنای فعل متکلم ، یعنی متکلم می توانسته این مفهوم نسبی را این معنای اندکاکی را قید بزند ، این معنایی که دارد می گوید اکرم زیداً این را قید بزند چون می تواند قید بزند پس اگر قید نزد می شود مطلق ، مطلق به این معنا ، که ما عرض کردیم این نحوه ای از ، اصلاً بعید نیست فی ما بعد هم دیروز عرض کردیم کلاً اطلاق نکته اش یک نکته ی فعلی هم هست نکته ی لفظی نیست اینکه می گوید مقدمات حکمت باید در مقام بیان باشد این فعل است دیگر ، لفظی را بیاورد بگوید احل الله البيع در مقام بیان هم باشد .

چون من همیشه عرض کردم برای ما ابهام داشت که باباً رجوع به مطلق اشکال دارد اصلاً ، انعقاد اطلاق مشکل دارد مخصوصاً انعقاد اطلاقات کتابی که اشاره هم کردیم ، دیروز به ذهن من رسید که این مشکل به نظرم حل شد چون اطلاق با لفظ تنها نیست ، اطلاق تصویری با لفظ است جثنی بماء ، این اطلاق تصویری به لفظ است لکن اطلاق تصویری اثبات اطلاق نمی کند یعنی مقدمات حکمت را باید در او جاری کند بله آقا ؟

یکی از حضار: اطلاق اصولی؟

آیت الله مددی: ها من گاه گاهی گفتم اطلاق اصولی آن اطلاق لغوی است آن آثار اصولی برش بار نمی شود.

لذا من دیروز خوشحال شدم که نکند اصولا سر اینکه من ذاتا همیشه از اطلاق فراری بودم سرش اساسا این بود حالا خودم هم توجه نداشتم که اطلاق به مجرد لفظ نیست یک فعل متکلم هم می خواهد، آن فعل را احرازش چون به اصطلاح فعل و دیده نمی شود یعنی تصریح نشده است آن فعل کار را مشکل می کند، البته اصطلاحی دارند آقایان که اصولا ما اگر می خواهیم تاریخ را درست بفهمیم آن نوشته های تاریخ را باید ببینیم نوشته هایش هست، عمده ی در تاریخ آن نوشته هاست، گفت که هم نادیده را بینی و هم نوشته را خوانی آن نوشته ها را خواندن آنها را درست

و من عرض کردم این مطلب در تاریخ درست است اما در فقه نمی توانیم انجام بدهیم، یک وقتی من با این رابرت کریگ که بحث می کردیم در آن وینار که داشتیم از من سوال کرد که این مطلبی که شما می گوید به درد مورخ می خورد یا فقیه، اشاره به همین است. مورخ ممکن است چون واقعیت است ممکن است آن نوشته ها را حساب بکند، فقیه چون دنبال حجت است روی نوشته ها نمی تواند حساب بکند روشن شد؟ نکته روشن است؟

ما در فقه

یکی از حضار: ولی عملا اینطور نیست ها؟

آیت الله مددی: عملا اینطور نیست.

این کار را مشکل می کند در اطلاق، مثل همین روایتی که دیروز خواندیم و آن رأیت فی منقاره دما خوب خواندیم برای شما آقای خوئی می گوید این اطلاق دارد ولی ما گفتیم انصافا این خیلی مشکل است شما هم با شرحی که من دیروز دادم برای شما واضح شد که انصافا اثبات اطلاق بر این روایت فی غایة الشبهة والاشکال که مراد امام هر خونی که از هر جا باشد در منقار او خیلی خلاف ظاهر است، جدا خلاف ظاهر است، دقت می کنید؟

لذا خوب دقت بفرمایید این بعد اخيرا به این نکته رسیدیم که اصولا اطلاق یک رکنش فعل است، فعل متکلم است نه فقط لفظ است و این که معنایی را بخواهد بگوید معنا در هیئت ترکیبی باشد، اندکاکی باشد این فعل را می تواند انجام بدهد تقییدش بزند این هیئت ترکیبی

را تقييد بزند ، اينکه می تواند اين کار را بکند ، پس اگر تقييد نزد می شود اطلاق . اين اطلاق و تقييد در اینجا به اين معناست اما اينها چه گرفتند ؟ اطلاق را فرض کردند لفظ بايد باشد و آن مفهوم ترکیبی آن مفهوم اندکاکي لفظ نيست ببينيد معناً لفظياً استقلالياً نکته‌ی فرق ما با آقایان معلوم شد که ما می گوییم نه حتی معنای حرفی آن هم اطلاق برایش تصوير می شود .

لکن نکته را عوض کردیم نکته اين شد که یک : معنای حرفی معنای اندکاکي است دو : اطلاق در مثل اين جور جاها يا در مثل اطلاق مقامی فعل است نه لفظ ، لفظ نمی خواهد فعل است ، مثل اطلاق مقامی ، حالا اطلاق مقامی از اين معنای حرفی بدتر است چون اصلاً لفظ ندارد هيچ چیزی ندارد ، گفت آب عنبی ، عصير عنبی پاک می شود ديگر را بشوييد ، نشوييد ، قاشقی که درش بوده بشوييد اصلاً ندارد لفظ قاشق ندارد ، لفظ ديگر ندارد ، دقت می کنيد ، فقط گفت اين عصير عنبی بعد ذهاب ثلثين پاک می شود ديگر چيز ديگری نگفت که مع ذلک اثبات اطلاق کردند .

به اين معنا که اين ممکن بود بگويد که آن ديگر را بشوييد ، ببينيد اين ممکن بود بگويد ،

یکی از حضار : در مقام هم بوده

آيت الله مددی : ها و اين متعارف هم هست نه اينکه در مقام بوده معلوم نيست در مقام باشد ، متعارف است ، چون متعارف است اين

مثل

عرض کردیم ما در فقه یک تلازم های به حساب اين اصطلاح بنده است یک تلازم های جزئی داریم یک تلازم کلی داریم اصولاً یک قاعده‌ی کلی در ذهنتان باشد بنای فقهاء در طول تاريخ اسلامي اين شد تلازم جزئی را در فقه بياورند ، تلازم کلی را در اصول بياورند ، یک تلازم جزئی داریم ، یک تلازم کلی داریم .

مثلاً در باب تلازم کلی مقدمه‌ی واجب اگر هر شئی واجب شد مقدمه اين تلازم کلی است ، عنوان خاصی هم ندارد .

علی ای حال روشن شد می خواهم چه عرض کنم مطالب ان شاء الله تعالى روشن شد ؟

اين ببينيد آقا اين اشکال در اینجا شد يعنی آن که منشاء اشکال شد ، دقت کردید می خواهم چه عرض کنم ؟ نمی دانم روشن شد برای شما ؟ پس اينها همه اش در ذهنتان اين بوده يعنی اول اطلاق را فرض کردند اطلاق را هم در لفظ فرض کردند یک لفظی باشد که صلاحيت ،

در صورتی که من به شما عرض کردم ما در حقیقت اول اشتراط را نگاه می‌کنیم ، اگر اشتراط معقول بود ، اشتراط نکرد آن وقت اطلاق را اثبات می‌کنیم ، از این راه .

یکی از حضار : آقایان هم بحث مقدمات حکمت را در اطلاق دارند پس ما میزان پس آنها هم نظر به فعل داشتند دیگر

آیت الله مددی : اما نوشتند نوشتند باید معنای اسمی باشد ، مقدمات حکمت ، این تعبیری است که من کردم ، دارند آقایان دارند نه اینکه من منکر نشدم که من نگفتم منکر نشدم ، آقایان در مقدمات حکمت لکن توجه نشده آخر می‌گویم من هم دائما می‌گفتم خدایا چرا من در ذات من همیشه این بود که اطلاق را بحث نکنیم ، ابهام دارد گیر دارد ، گیر اساسی دارد بحث اطلاق بعد معلوم شد برای خود من معلوم شد آن نکته‌ی اساسی اش همین است ، اطلاق یک نکته‌ی فعلی دارد نه فقط لفظ باشد آن اطلاق تصویری است که لفظ است . اما آن اطلاقی که به درد اصول می‌خورد آن نکته‌اش به اصطلاح فعل هم درش هست یعنی لحاظ متکلم ، فعل متکلم .

آن وقت اگر شما اینکه ایشان می‌گویند :

لان الاشتراط يتوقف على لحاظ المعنى اسميا استقلاليا ، ولا يعقل ورود الشرط على المعنى الحرفي ، چرا لا يعقل ؟

یکی از حضار : معنای حرفی صرف را در نظر می‌گیرند ؟

آیت الله مددی : معنای حرفی صرف اندکاکیه هم معنای اندکاکیه را قید می‌زند .

یکی از حضار : گاهی بحث افرادی را مطرح می‌کند ظاهرا می‌گویند معنای یک کلمه نمی‌تواند شرط بخورد باید یک جمله نسبت کامل باشد مفهوم افرادی یا مثلا معنای ایقاعی صرف یک کلمه را که نمی‌توانیم مثلا مقید بکنیم باید اول یک نسبت طلبیه ی ، مثلا یک نسبت کامل حالا چه خبریه چه طلبیه باشد بعد می‌تواند مقیدش بکنیم بحث افرادی و اینها ظاهرا شاید برای اینها که طبیعیه برای ما حالا آنها را رد می‌کنیم .

آیت الله مددی : خوب آن جمله‌ی خبریه مفادش معنای حرفی است ، آن مفادش مفاد معنای حرفی است قبول کردیم ، اگر هم مفادش مفاد معنای حرفی بود معنای اندکاکیه

یکی از حضار : می‌گویند اکرام چه حالا هم برای همین که مثلا اکرامه واجب اکرام را نمی‌شود قید زد ، اکرامه واجب باید یک چیزی باشد بعد مقید

آیت الله مددی: چون گفت ان جائك زيدٌ قیدش زد دیگر اول قید زد.

یکی از حضار: خوب قید زد چه چیزی را؟

آیت الله مددی: اکرام را.

یکی از حضار: واجب

آیت الله مددی: نه، می گویم چون دارد که فحینئذ مثلاً برای اینکه روشن تر بشود، فحینئذ یعنی حین آمدن اکرام، این اکرام این وقت

یکی از حضار: شاید می گفته اکرام نکن، مثلاً می خواهیم بگوئیم اول جمله ی اکرام کردن، نکردن این یک مطلب کاملی بگوئیم

آیت الله مددی: می دانم، اجازه بدهید، ممکن است به کلش بخورد ممکن است به خصوص اما اگر اکرام در ضمن هیئت آمد دیگر

به اکرام به مفهوم افرادی نمی خورد.

ممکن است اینجا بگوید فحینئذ اکرام یعنی اکرامی که بعد از این شرط این را می شود اراده کرد چه مشکل دارد؟ دقت کردید چه

می خواهم بگوئیم؟ اما اگر اکرام را در ضمن هیئت آورد دیگر این خیلی بعید است. یعنی امکان دارد اما عقلانی، معقول نیست، مقبول

نیست یعنی مقبولیت ندارد، بلکه شیخ می گوید چون هیئت خودش معنایی است که قابل تقیید نیست پس لابد باید قید را به افراد بزنیم، قید

به اکرام بزنیم، نه هیئت قابل تقیید است چرا قابل تقیید نیست؟

اینکه ایشان می گوید معنای حرفی قابل تقیید نیست این روشن شد، خود این مطلب روشن نیست برای ما، خود معنای حرفی چرا قابل

تقیید نیست.

یکی از حضار: چون در اعتباریات است؟

آیت الله مددی: بلکه نه اعتبار

یعنی می آید این معنای اندکاکای را که یجب علیک، یعنی می خواهد بگوید اکرمه، اکرامی که بر تو هست که یک معنایی است که یک

وجوبی است ما بین مرید و مراد و مراد من می بیند نه مفهوم وجوب فی نفسه نه عنوان وجوب این وجوبی که، این را مشروط می کند با

آمدن زيد این معنا چه اشکال دارد؟ امکان که دارد، به لحاظ لفظی که نه به لحاظ فعل، ایشان به لحاظ لفظی می گوید خوب لفظی نیست

برای این معنا، این معنا اصلاً فی نفسه لحاظ نشده است فناء فی الغیر است.

یکی از حضار: اصلاً اکرام هم دیگر نمی‌شود آن که معنای اسمی است، معنای اسمی هم می‌گوید نمی‌شود اکرام، اکرام هم که نمی‌شود معنای اسمی

آیت الله مددی: نمی‌شود، می‌شود قید خورد اما متعارف نیست. مرحوم نائینی می‌گوید اکرام نمی‌شود. امکان دارد چرا.

اصولاً در اعتبارات قانونی اگر ایشان، این توجه اعتبارات، اعتبار را ما قبول داریم اما باید تعبیر ما مناسب با اعتبار باشد بحث سر این است بحث سر قسمت دیگری نیست، این که مفهوم ترکیبی قابل تقييد نیست نه قابل تقييد است چرا چون تقييد فعل است نه لفظ است اینها خیال کردند ما یک لفظ می‌خواهیم این لفظ مطلق باشد نه لفظ نمی‌خواهیم ولو یک مفهوم ترکیبی باشد ولو یک مفهوم نسبی باشد ولو یک مفهوم اندکاکی باشد؛ دقت کردید چه می‌خواهم عرض کنم؟ ولو یک مفهوم اندکاکی باشد این مفهوم اندکاکی به لحاظ فعل متکلم این قابلیت را دارد که تعلیقش بکند اگر تعلیق نکرد می‌شود اطلاق، مرادش از اطلاق این است.

یعنی شما اگر ایشان آمدند گفتند اطلاق را ما در جایی که یک معنای اسمی استقلالی تصور می‌کنیم نه شما اطلاق را این تصور نکنید، اطلاق را یک نکته‌ی فعلی بگیرید در فعلش می‌تواند شرط بیاورد، می‌تواند قید بیاورد، اگر قید بیاورد می‌شود مطلق.

یکی از حضار: این استحاله‌ای که می‌گویند بر نمی‌گردد به این که آقایان تصور می‌کنند که معنای حرفی اصلاً به ذهن نمی‌آید همیشه یک امر خارجی است و خاص است مخصوص است، گفت شخصی به اصطلاح خودش فلذا هر آنچه که هست به خاطر همین هم وضع حروف را وضع عام از آن لحاظ می‌دانند دیگر به خاطر همین هر چه که از آن معنای حرفی که بیرون شخصی بیاید به ذهن باز دیگر معنای اسمی است نمی‌شود معنای حرفی گفت.

آیت الله مددی: یکی از احتمالات اصول همین است چون موضوع له خاص می‌دانستند موضوع له، نکته‌اش این است؛ موضوع له را خاص می‌دانستند این خاص را قابل تقييد نمی‌دانستند، اشکالشان این شاید بوده است، عرض کردم قابل تقييد لفظی مراد نیست قابل تقييد فعلی مراد است، چه اشکال دارد بگوییم زید

یکی از حضار: چطور احراز می‌شود این فعل چطور احراز می‌شود؟

آیت الله مددی: کدام فعل آقا؟

یکی از حضار: همین الان احراز ما از کجا می‌خوانیم؟

آیت الله مددی: اگر آورد گفت ان جائك احراز کرده است نگفت گفت اکرم زید احراز نکرده است، چیزی نمی خواهد که، گفت ان جائك زید یعنی تقييد زد، اگر گفت اکرم زید تقييد نزد. این دیگر چیز خاصی ندارد.

آن وقت می ماند این قسمت که آیا فقط همین شرط است آن هم همین، چون ممکن است بگوید ان جائك زید راکبا این ممکن بود دیگر همین که نگفت راکبا اطلاق دارد، فاکرمه این معنایی که، معنای حرفی موضوع در خاص هم باشد، این معنای حرفی را که لحاظ کرده خوب دقت کنید این معنای حرفی ممکن بود این طور باشد بگوید فاکرمه باعطاء الطعام له، اکرامش اینجوری باشد فاکرمه باعطاء المال له، فاکرمه به اینکه این را در یک وظیفه ای در یک کاری قرارش بدهید، یا مثلاً مطب می خواست برایش اجازه ی مطب بگیرد مثلاً من باب مثال، اکرام را مقید می تواند بکند، فاکرمه آن مفهوم که به اصطلاح ترکیبی است آن مفهوم اندکاکمی را می تواند قید بزند به یک چیز، می تواند قید بزند، قید نزد اطلاق دارد، روشن شد چه می خواهیم بگوییم؟

این تعلیق، تعلیق اگر فقط، ممکن است بگوید این تعلیق در وقتی است که روز باشد اما اگر شب باشد زید هم بیاید باز تاثیر ندارد خود تعلیق هم می تواند قید بزند اگر قید نزد مطلق می شود؛ مثلاً گفت ان جائك زید فاکرمه می توانست تقييد، قید بزند، اگر زید آمد دید زید خیلی محصل خوبی است خیلی زحمت می کشد در درس اکرامش بکن این قید را نزد یعنی آن که منشأ اکرام است همان آمدن است درس خواندن اثر ندارد، می خواهد مجد در دراسات باشد یا نباشد این می شود اطلاق، اطلاق روشن شد؟

پس ما اطلاق را سه جور تصویر کردیم، هم در جزاء هم در شرط هم در تعلیق، آن نسبت بین این دو تا، چرا تصویب کردیم چون شرط را چون اطلاق را تابع اشتراط، چون اطلاق و اشتراط را از مقوله ی فعل گرفتیم، یعنی متکلم می تواند این کار را بکند، حالا این کار را نکرد گفت ان جائك زید نگفت راکبا، می توانست قید بزند، نه اینکه شما بگویید کلمه ی جاء داریم و زید داریم و معنای نسبی داریم و این معنای نسبی به حساب به نحو موضوع له خاص هست یا به نحو خاص اراده شده است اصلاً به این حرف ها نمی رسد.

اینها مشکلشان آمدند سر اطلاق و تقييد آن نکته ی لفظی را حساب کردند ما آمدیم سر اطلاق و تقييد نکته ی فعلی، فعل متکلم را حساب کردیم؛ چون ممکن است متکلم قید بزند همین که ممکن است قید بزند، قید نزد یعنی این فعل امکان دارد دقت کردید، همین که قید نزد می شود مطلق پس مراد از اطلاق این است مراد از اینکه مفهوم شرط متوقف است بر اطلاق، اطلاق جمله ی شرطیه مراد این است، این تعلیق قابل تقييد بود و قید نزد می شود مطلق.

یکی از حضار: جایی هم داریم قابل تقييد نبود اصلاً نمی شود.

آیت الله مددی: مثلاً تقييد بزنيـم که در کرهـی مريـخ باشد خوب اين قابل تقييد نيست ، جای تقييد ، ديگر آنجا اطلاق هم معنا ندارد ، می گويد اگر ان جائـک زيـد از کرهـی مريـخ ، خوب ان جائـک زيـد از کرهـی مريـخ معنا ندارد که ، دقت کرديد ؟

پس بنا بر اين اين مطلبی را که مرحوم نائینی دارند ، دائماً ايشان می گویند مفاد جمله ، نسبة اينهايي که آنها گفتند نسبت روشن شد ، مرادشان همان معنای حرفی بوده است ؛ لکن چون عبارت مفاد جمله ، مفاد نسبة ، مفاد تعليق ، تقدير جمله علی ، سه چهار تا عبارت خواندم مخصوصاً برای اینکه روشن بشود ، ما حرفمان همیشه همین است ما در مباحثی که راجع به متن حدیث هم بود مفصل گفتيم در اين بحث مربوط به متن حدیث است بقيه ی فقه هم همینطور است ، الفاظ را بايد کاملاً دقيق انتخاب کرد .

یکی از کارهایی که سابقاً مخصوصاً در کتب درسی مورد توجه قرار می گرفت و کتاب جزو کتاب های درسی بود الفاظ خیلی موجز و فشرده و حساب شده بود هر لفظی را دانه دانه حساب کرده بودند ، روی آن حساب روی ، و لذا اين جور کتاب ها می شد کتاب درسی ، مثل درسی ، چون الفاظ دانه دانه انتخاب شده بود با حساب انتخاب شده بود ، يا اين لفظ را می گذاشتند یک معنا می داد ، اين لفظ را می گذاشتند معنای دیگری می داد با دقت اين مطالب را مراعات می کردند .

الان مخصوصاً چون اين کتاب ها کتاب های درسی نيست خلط دارند آن دقت لازم نيست ، لکن ما الان که می خواهيم تحليل بکنيم خوب بايد دقت لازم بکنيم ؛ پس بنا بر اين ديـدگاه ها يـی که در اينجا مطرح شده یکی اينکه اين تعليق را بزنيـم به وجوب ، یکی اينکه اين تعليق را بزنيـم به وجوب ، یکی اينکه اين تعليق را بزنيـم به وجوب به وجوب به معنای منتسب نه مطلق وجوب که خود نائینی قائل است ، یکی اينکه اين تعليق را بزنيـم به مفاد معنای حرفی که برای هيئت است ، يعنی وجوب منـدک در اطراف نه وجوب فی نفسه اين وجوب منـدک ممکن است تعليق پيدا بکند در شب ممکن است در روز نباشد ؛ يعنی اگر شب آمد اکرام واجب است ، روز آمد ديگر اکرام ، ممکن است ديگر ، اگر قيد نزد معلوم می شود تعليق مطلق است ، نصف بحث مطلق و مقيد اين است و به نظر ما هيچ مشکلی هم ندارد .

یکی از حضار : از نظر ادبی متعلق یک چیزی دارد نمی تواند متعلقش بعد از فاء باشد داشتيم یک چیزی در ادبيات

آیت الله مددی : فاء که فاء تفریعی نيست که ، فاء تعقيب نيست که ، آن فاء ، فاء رابطه است فقط ربط ايجاد می کند ، مثلاً جاء زيد فعمر و يعنی عمرو بعدش آمد ، آن فاء کلمه ی فاء ، فاء عاطفه ترتيب دارد ، ترتيب بلا تراخی ، چون واو برای مطلق جمع است ، فاء برای جمع با تراخی است ، بدون تراخی و ثم مع التراخی .

یکی از حضار : داريم که مثلاً متعلقش بعد از فاء آمده است

آیت الله مددی: خوب ایشان هم این معنا را می آورد که می گوید بعد از، اما این معنایش این است که حکم مثلاً مطلق بوده بعد فید خورده است آن وقت این معنایش نسخ است به تعبیر ایشان، من به نظر من فهم عرفی عربی خیلی واضح است یعنی هیچ مشکل خاصی ندارد.

آن که من از شما وجوب دارم، آن که وجوب را می خواهم به عهده ی شما بگذارم این وجوب را حالا وجوب را به هر جور تصور کنید، این وجوب را که به عهده ی شما می گذارم این کار من یعنی این که من و شما و این مفاد به حساب وجوب به عهده ی شما این معنای ترکیبی چه وقت می شود وقتی که زید بیاید یعنی آنجا هم آمدن برای زید ثابت بشود. ظاهر کلام که این است که، نیست اینطور؟ ظاهر کلام این است.

یکی از حضار: قبل از این که این تحلیل ها را بشنویم هم می فهمیدیم شرط یعنی همین.

آیت الله مددی: اینقدر زیاد گفتیم، اینقدر گفتیم، اول گفتیم، عرض کردم این مفهوم عرفی است که عرف عام عرب بدوی به کار می برده چیزی نبوده که در کتاب های فنی و اصطلاحی و فلسفی و اینها باشد عرب عامه، عرب بدوی به کار می برده است.

یکی از حضار: شاید وجوب مشروط برایشان سخت است هم واجب است هم می گوید که هنوز نیست.

آیت الله مددی: به هر حال این ظاهرش این طور است.

گفتم یک قصه ای به سفیان ثوری نسبت می دهند نمی دانم این قصه به سفیان ثوری است یا کسی دیگری هم نسبت می دهند. یک روز یک عده ای از مردم کوفه، سفیان هم می گویند با آنها بوده در بیابان داشتند سفر می رفتند چون این خوارج در آن زمان مثل داعش یک پرچم خاصی داشتند مثل داعش، یک دفعه پرچم خوارج پیدا شد، خوب خوارج هم چون همه ی مسلمان ها را کافر می دانستند می گفتند اینها اشهدشان را گفتند که ما تمام شد دیگر رفتیم دیگر همه ی ما را می کشند تار و مار می کنند.

سفیان گفت شماها صحبت نکنید هیچ کس صحبت نکند فقط من یکی صحبت می کنم، حرف نزنید گفتند خیلی خوب. رسیدند به خوارج، رئیس خوارج گفت من القوم؟ چه کسی هستید شما؟ گفت مشرکون، چون اگر می گفت مسلمون می کشتندشان، روزگار اینطوری است، رئیس خوارج گفت خوب پس برای چه اینجا آمدید، گفت سمعنا قول الله تعالی و ان احد من المشرکین استجارک فاجره همین جلوی شرطی است، ما این را شنیدیم این آیه را دیده بودیم ما به شما پناه آوردیم، رئیس خوارج گفت آجرناک، پناه دادیم به تو بعد

گفت که حتی یسمع کلام الله ، کلام خدا را بر ما بخوانید ، به آن عالیشان فقیه‌شان مثلاً یعنی خوارج گفت یک چند تا آیه برای این خواند و بعد رئیس خوارج گفت خوب چه شد ایمان آوردید ؟ گفت باید برویم فکر بکنیم اینطوری نمی‌شود ، باید برویم . گفت بعد چه ؟ گفت بعد دارد ثم ابلغه مامنه ، او را برسان ، دوسه نفر هم گذاشت با اینها اکه اینها را به جای خودشان ، نتیجه‌ی فقه این است دیگر . گفت یکی دوسه نفر هم مامور گذاشت همراه اینها که اینها را همراهی بکند تا آن مامنی که می‌خواهند بروند جایی که برای اعمال می‌خواهند قرار بگیرند ایشان قرار بگیرند .

بینید این همین چیزی است که ما داریم می‌گوییم دیگر همین فهم عرفی ان احد من المشرکین استجارك فاجره این نسبت به نسبت است دیگر ، ثم ابلغه مامنه یعنی این حکم دارد می‌آید روی این مطلب بله .

ولا یعقل ورود الشرط علی المعنی الحرفی ، آن وقت اشاره می‌کند به این مطلبی که شما می‌فرمایید ؛

لا لكون المعنی الحرفی جزئیا وان الموضوع له فیه خاص ، که موضوع له خاص است از آن راه وارد شدند ، عرض کردیم یک راه آن است که چون خاص است یک راه هم اینکه معنای حرفی مندرک است اندکاکی است فناء فی الغیر است نائینی از این راه وارد می‌شود چون فناء فی الغیر است لحاظ نمی‌شود چون لحاظ نمی‌شود اطلاق دارد ، دقت کردید ؟

اینها چرا چون اینها اطلاق را به لحاظ لفظی گرفتند ، ما اصلاً معنای اطلاق را عوض کردیم ، گفتیم اطلاق در حقیقت لفظ است به ضمیمه‌ی فعل یا فعل تنها ، اطلاق از راه فعل است آن فعل است که تاثیرگذار در اطلاق است و آن فعل در اینجا این است که این معنای حرفی این معنای نسبی که هست این معنای اندکاکی این وجوب اندکاکی ، حالا مرحوم نائینی این را وجوب منتسب گرفته یعنی مرحوم نائینی نسبت را به هر حال سعی کرده مثل مشروط نباشد وجوب را بگیرد ، چون دیده معنای نسبت دارد می‌خواسته نسبت را هم در نظر بگیرد اسمش را گذاشته وجوب منتسب ، ما اسمش را گذاشتیم وجوب اندکاکی ، ما نسبت را در نظر گرفتیم خود نسبت را شد وجوب اندکاکی ، این وجوب اندکاکی معلق است بر وجوب ، در یک مجیء اندکاکی یعنی آن ثبوت مجیء برای زید به نحو اندکاکی ، متعلق است بر مجیء زید .

لکن مجیء را هم به نحو اندکاکی دیده است دقت کردید ؟ پس ایشان دو مرتبه من امروز خواندم گفتم بعضی از نکات را احتیاج به شرح دارد بله ؛

حتی یرد علیه ان المعنی الحرفی لیس بجزئی ، بله حالا خیلی خوب ؛

بل لان المعنى الحرفي مما لا يمكن ان يلتفت إليه بما انه معنى حرفي ، التفات به لحاظ لفظی نیست ، التفات به لحاظ فعل است .
ممکن است این معنای حرفی را این وجوب اندکاکای را مقید بکند ، ممکن است ، یعنی این عمل او این فعل او نه لفظ ، اینها دنبال این هستند که باید یک لفظی باشد نه لفظ نمی خواهد ممکن است این وجوب اندکاکای را مقید بکند بله

بما انه معنى حرفي ، لفناؤه في الغير وكونه مغفولا عنه في موطن وجوده الذي هو موطن الاستعمال ، این در موطن استعمال بله اما در موطن فعل متکلم نه . اگر معنای فعلی می گرفتند این مشکل حل می شد ؛

على ما تقدم بيانه في مبحث الحروف ، فالمنشأ بهذه الهيئة لا يمكن ان يقيد ، قابل تقيید نیست ؛

لعدم الالتفات إليه ولا يقع النظر الاستقلالي نحوه ، بل هو مغفول عنه عند القاء الهيئة ، فلا يعقل ان يرجع الشرط إلى مفاد الهيئة الذي هو معنى حرفي ، البته مفاد هیئت را معنای حرفی گرفته گفته امکان ندارد نه امکان دارد لكن عرض کردم سر امکان وعدم امکان را توضیح دادیم .

و صلى الله على محمد و آله الطاهرين